

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«وکالت» و «نیابت» در بیع

بحث در مسأله 11 است که عنوانش در جلسه قبل عرض شد. در این مسأله دو مطلب مطرح است. مطلب اول این است که بیع همانطور که اصالةً واقع می‌شود، وکالةً و نیابةً هم واقع می‌شود. یعنی بیع، وکالت بردار است و معنای وکالت این است که مباشرت در آن لازم نیست. مطلب دوم این است که آیا یک نفر می‌تواند عهده‌دار دو طرف عقد شود؟ اکنون ابتدا به تحقیق مطلب اول می‌پردازیم و بحث مهمی هست؛ که آیا برای جریان وکالت در عقود و ایقاعات و عبادات و معاملات، نیاز به دلیل داریم یا برای عدم جریانش دلیل لازم داریم؟ بالاخره وقتی می‌خواهیم بگوییم بیع وکالت بردار است، اجاره وکالت بردار است، چه دلیلی بر این معنا داریم، و به چه ملاک و مستند فقهی باید این را تحلیل کنیم؟ اینجا وقتی کلمات فقها را مورد بررسی قرار دهیم، در کلمات ایشان از ابتدا تا کنون، یک ضابطه‌ای در کلام اینها ذکر شده و آن این است که «هر تکلیفی که غرض شارع در آن تکلیف تعلق پیدا کند که از یک شخص معین مباشرةً واقع شود، چنین عملی وکالت بردار نیست، و هر تکلیفی که غرض شارع به این تعلق نگیرد که مباشرةً از یک نفر معین واقع شود، این وکالت بردار است» این تعبیری که در کتب وجود دارد. تعبیر مرحوم علامه (ره) در کتاب تذکره این است «إِنَّمَا تَصِحُّ الْوَكَالَةُ فِيمَا لَا يَتَعَلَّقُ غَرَضُ الشَّارِعِ بِإِقَاعِهِ مِنْ مُبَاشَرٍ بَعِيْنِهِ»؛ وکالت در موردی صحیح است که غرض شارع به ایقاع فعل از یک مباشر معین نباشد. یعنی در مسأله صحت وکالت و عدم صحت وکالت، باید ببینیم غرض شارع به چه تعلق پیدا کرده است؟

آیا غرض شارع به این است که این فعل از این شخص معین صادر شود، مثل عبادات؛ نماز، روزه، حج و غیرهم. اینها دیگر وکالت بردار نیست. یا غرض شارع به این است که اصل فعل در عالم خارج محقق شود و یک مباشر معین در آن خصوصیت ندارد، بلکه مِنْ أَيْ شَخْصٍ إِتْفَقَ، در این مورد وکالت بردار است. وقتی کلمات فقها را دیدم – شاید اکثر عبارت فقها را در این بحث دیدم –، همه در اصل این ضابطه اتفاق نظر دارند.

همه معتقدند که وکالت مربوط به جایی است که غرض شارع به مباشر معین تعلق پیدا نکرده باشد. در اصل این ملاک هیچ اختلافی وجود ندارد. اما آنچه که در آن بحث وجود دارد این است که از چه طریقی بفهمیم که در این تکلیف، غرض شارع به مباشر معین هست یا نیست؟ در اینجا مسأله سه صورت دارد؛ بعضی از موارد برای ما روشن است، یعنی علم داریم که غرض شارع به مباشر معین تعلق پیدا کرده است. مثل وضو، که اگر به دیگری بگوییم وکالةً تو وضو بگیر، فایده‌ای ندارد. یا مثل نماز، که انسان نمی‌تواند در حال حیاتش به دیگری وکالت دهد که انجام دهد. یا مثل روزه و اعتکاف، که اینها از اموری است که یقین داریم غرض شارع به این است که از خود شخص مکلف انجام دهد. یک مواردی را هم یقین داریم که غرض شارع به مباشر معین تعلق ندارد؛ که بسیاری از معاملات؛ بیع، ضمان، شرکت، جعالة، مساقات، طلاق، صلح، رهن، عاریه، ودیعه، حتی در استیفای قصاص و حدود، وقف و هبه، اینها از مواردی است که غرض شارع به صدور اینها از یک مباشر معین تعلق پیدا

نکرده است. آنچه که مهم است؛ موارد شک است. که در موردی شک کنیم و بخواهیم ببینیم در این موارد شک، چه ملاکی داریم؟

قاعده اولی در موارد مشکوک

اینجا مرحوم شهید ثانی(ره) می‌فرماید ما یک قاعده‌ی منضبطی که بتوانیم طبق آن قاعده بگوییم اینجا از این قسم است و آنجا از این قسم، نداریم. بعضی هم گفته‌اند باید در قرائن، تتبع و استقرا کنیم، در هر مورد ببینیم می‌توان استفاده کرد یا نمی‌توان استفاده کرد؟ حالا بحث اصلی این است اگر ما از قرائن و تتبع، به هیچ نقطه‌ای نرسیدیم و در حال شک باقی ماندیم، در یک موردی شک کردیم که آیا وکالت بردار هست یا وکالت بردار نیست. آنجا چه کنیم؟ مثلاً این مورد را من یادم هست که در زمان والد ما(رض) از ایشان هم سؤال شده بود؛ که در باب حیازت، آیا اگر من به یک کسی وکالت دادم که تو برو هیزهای بیابان را برای من جمع کن و بیاور، آیا حیازت وکالت بردار است، یا در حیازت قید مباشرت شرط است؟

بگوییم ماهیت حیازت جایی است که انسان بالمباشره خودش برود هیزم را جمع کند و بیاورد. یا در ید بر مباحات، من به کسی وکالت دهم و بگویم برو در دریا ماهی را برای من صید کن، او هم رفت و صید کرد، اگر گفتیم وکالت بردار است، این ماهیها برای من می‌شود، اما اگر گفتیم مباحات اولیه اصلاً وکالت بردار نیست، هر کسی بالمباشره ید پیدا کرد این برای او مباح است. مثال دیگر؛ توکیل در سلام است. یک نفر را کنار خودم بگذارم، بگویم هر کس به من سلام کرد، تو وکیل هستی از طرف من جواب سلام او را بدهی. مثال بعد جهاد است، مثال دیگر اقرار است، اگر یک کسی، شخصی را نزد قاضی بفرستد و بگوید من به تو وکالت می‌دهم نزد قاضی بروی و از طرف من اقرار کنی، آیا در اقرار، خود مباشرت مُقَرَّر لازم است یا اینکه اگر وکیل رفت از طرف موکل اقرار کرد مانعی ندارد؟

همچنین موارد دیگری که محل شک است. در ذهنم می‌آید در بعضی از فروع حج، بعضی می‌خواهند بگویند، مثلاً شاید در باب ذبح در منی، ذبح یا بعضی از قسمتهای حج وکالت بردار نیست. بحث این است که در موارد شک، آیا اصل اولی؛ وکالت است یا اصل عدم الوکالة است؟ آیا ما بگوییم قاعده این است که در هر چیزی وکالت جریان دارد إلا ما خرج بالدلیل؛ یا قاعده این است که در هر چیزی مباشرت خود شخص معتبر است، إلا اینکه دلیلی برای وکالت در آن داشته باشیم؟ این محل بحث است و ما دنبال این هستیم که ببینیم قاعده چه اقتضایی دارد؟

ادله بر اینکه «اصل؛ عدم وکالت است»

مرحوم میر فتاح(ره) در کتاب عناوین، پنج دلیل اقامه می‌کند بر اینکه در موارد شک، باید بگوییم قاعده و اصل اولی؛ «عدم وکالت» است إلا اینکه دلیلی بر جریان وکالت در آن داشته باشیم. بعد برای قول مقابل هم یکی دو دلیل نقل کرده و رد کرده‌اند. خود میرفتاح مراغی(ره) از کسانی است که قائل شده که اصل اولی در عقود و ایقاعات و عبادات و معاملات؛ «عدم الوکالة» است، اصل عدم صحت وکالت است مگر اینکه دلیل خاص بر جریان وکالت در آن مورد داشته باشیم. اکنون این پنج دلیلی که ایشان مطرح کرده را یکی یکی بررسی کنیم ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

دلیل اول

در دلیل اول ایشان گفته است که اگر شارع یک تکلیفی را متوجه انسان کرد، اگر دیگری آن را انجام دهد، ما شک می‌کنیم که آیا اثر شرعی بر فعل دیگری مترتب می‌شود یا نه؟ اصل؛ عدم ترتب اثر شرعی است. اگر این فعل از خود آن شخص بالمباشرة صادر شود، ما یقین داریم اثر بر آن مترتب است. مثلاً در باب نماز طواف، بعضی نماز طواف را مثل سایر نمازهای واجب می‌دانند و می‌گویند قابل نیابت نیست، یعنی این هم نماز واجب است، نماز واجب در حال حیات، قابل نیابت نیست. بعضی می‌گویند قابل نیابت است. حالا اگر شک کردیم که این قابل نیابت هست یا نه؟ یک حاجی بعد از اینکه طوافش را بجا آورد، به دیگری نیابت دارد که نماز طوافش را بخواند، ما شک می‌کنیم آیا اثر شرعی بر این مترتب هست یا نه؟ اصل؛ عدم ترتب اثر شرعی است.

نقد استاد بر دلیل اول

درباره این دلیل، اولین مطلبی که بعنوان ملاحظه بر ایشان ذکر کردیم این است که؛ ما باید بین «تکالیف تأسیسی» و «امور امضائی» فرق بگذاریم. در «تکالیف تأسیسی» این اصل را می‌پذیریم. نماز طواف، تکلیف تأسیسی است. اما در «امور امضائی» نمی‌توانیم چنین اصلی را بپذیریم. در امور امضائی باید سراغ عقلاً برویم، ببینیم عقلاً چه می‌گویند؟ اقرار، یک امر امضائی است نه امر تأسیسی، شارع می‌گوید همانطور که عقلاً اقرار را نافذ می‌دانند، من هم اقرار را قبول دارم.

اگر عقلاً گفتند اقرار هم نیابت بردار است، که اگر کسی برود از طرف مقرر در محکمه اقرار کند، پذیرفته است، اینجا دیگر مجالی برای جریان اصل نیست. ما اصل را در امور تأسیسی می‌توانیم بپذیریم. بله، اگر کسی بگوید از نظر عقلاً هم برای ما مشکوک است و نمی‌دانیم آیا عقلاً نیابت در مقرر را قبول کرده‌اند یا نه، آنجا هم همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم وقتی شک داریم، اصل؛ عدم ترتب اثر است.

مطلب دومی که ما می‌گوییم این است که شارع یک تکلیفی را متوجه شما کرده، شک می‌کنید که آیا مباشرت شرط است یا شرط نیست؟ یعنی شک می‌کنید که آیا وکالت بردار است یا وکالت بردار نیست؟ این شک شما به این نکته برمی‌گردد که آیا شارع قید مباشرت را شرط می‌داند یا نمی‌داند؟ نظیر این مطلب در فقه هست - قوت فقهی به این است که انسان بتواند نظائر را در ذهنش جمع کند-؛ در باب اجاره اگر به اجیری گفتند این لباس را برای ما بدوز، یا اینجا را جارو کن، آنجا این بحث مطرح می‌شود که اگر شک کردیم که قید مباشرت شرط است یا شرط نیست، آنجا چه می‌گویند؟ اگر یک لباسی را به یک خیاط دادید و گفتید این را برای ما بدوز، خیاط شک کرد که این که گفت بدوز، آیا بالمباشرة باید بدوزم یا می‌توانم به یک خیاط دیگر یا به شاگردم بدهم بدوزد؟ باید دید آنجا چه گفته‌اند؟ در ذهنم می‌آید که آنجا غالباً می‌گویند مباشرت شرط است. اگر در اینجا و آنجا کسی بگوید یک تکلیفی هست، شک دارد در اینکه مباشرت شرط است، شک در قید زاید است. در شک در قیود زاید، در باب تکلیف چه می‌کنید؟ اصل عدم را جاری می‌کنید. اگر مثلاً شک کردید سوره جزء نماز هست یا نه؟

اصل عدم را جاری می‌کنید. حالا شارع به شما یک تکلیف کرده است، شک می‌کنید که آیا در آن مباشرت شرط است یا نه؟ آیا اصل عدم را می‌توانیم جاری کنیم یا خیر؟ اگر شما از ظهور ادله، مباشرت را استفاده کردید، که بقول خودتان جایی برای شک نمی‌ماند، اما اگر ظهور را هم کنار بگذاریم، ما شک می‌کنیم مباشرت معتبر است یا نه؟ اینجا چه می‌فرمایید؟ من می‌خواهم عرض کنم در مثل سائر مواردی که در اصول مطرح می‌شود، وقتی در تکلیف، شک در یک قیدی می‌کنید اصالة البرائة جاری می‌کنید، اگر شک کنید سوره جزء نماز هست یا نه؟ فلان شرط، شرط برای نماز هست یا نه؟ اصل برائت جاری می‌کنید. شارع الان یک تکلیفی را متوجه ما کرده است، مثل «وجوب رد سلام»، نمی‌دانم آیا در این «وجوب رد سلام» قید مباشرت هم معتبر است یا نه؟ آیا ما می‌توانیم در آن اصالة البرائة جاری کنیم یا نه؟ اینجا نکته این است؛ این که در اصول گفته می‌شود در شرایط

تکلیف، در قیود زاید، اصل عدم جاری می‌شود؛ این بحث در اینجا مطرح نمی‌شود.

بحث آن قیود، قیود مربوط به متعلق در تکالیف است، مثل نماز، که متعلق تکلیف است، نمی‌دانیم سوره جزء آن هست یا نه؟ اما مسأله «مباشرت» از قیود امتثال است، در قیود امتثال عکس آن است. در قیود تکلیف، اصل؛ براءت است، شما وقتی شک کردید این سوره جزء نماز است یا نه، اصل؛ عدم آن است، اما اگر یک قیدی در متعلق دخالت ندارد، بلکه مربوط به مقام امتثال است، مثل اینکه شک کردم اگر این فعل از من صادر شد کافی است یا از وکیل من صادر شود کافی است؟

اصل این است که اگر از وکیل صادر شود کافی نیست و امتثال محقق نشده است. ما در امتثال نیاز به این داریم که یقین پیدا کنیم امتثال حاصل شده است. الان این قید، از قیود امتثال است. الان شک می‌کنیم که آیا با این فعل وکیل من، آن فعلی که بر من واجب بود، بعنوان امتثال من محقق شده یا نه؟ اینجا نمی‌توانیم اصل عدم را جاری کنیم. به نظر می‌رسد که اینجا اگر کسی بخواهد از این راه حل کند - حالا ندیدم این مطلب را کسی مطرح کرده باشد، حتی میرفتاح هم این را مطرح نکرده است -، اگر کسی بخواهد بگوید اگر در مباشرت و عدم مباشرت شک کردیم اصل براءت جاری می‌شود، ما جواب می‌دهیم این در «قیود متعلق تکلیف» است، اما در «قیود مربوط به امتثال»، اصل؛ عکس می‌شود، یعنی اصل این است که باید به مباشرت انجام شود تا یقین به امتثال پیدا کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.